

وضعیت صدور حکم به نفع خواننده دعوی مدنی بر اساس اصل برائت و بدون سوگند او

مهدی حسن‌زاده*

چکیده

اضافه شدن قید «با سوگند خواننده» در ماده ۱۹۷ قانون آیین دادرسی مدنی (مصوب ۱۳۷۹) سؤال‌ها، تردیدها و بحث‌هایی را در مورد امکان یا عدم امکان صدور حکم برائت خواننده بدون سوگند او، در موارد عدم ارائه دلیل و عدم درخواست سوگند از جانب خواهان و همچنین در خصوص اختیار یا عدم اختیار قاضی در سوگند دادن خواننده بدون درخواست خواهان، ایجاد کرده است. تحلیل ماده یادشده، مطالعه موضوع در فقه و بررسی دیدگاه فقها را می‌طلبد. در فقه، صدور حکم به نفع مدعی‌علیه، صرفاً به استناد اصول عملی از جمله اصل برائت، در موارد عدم ارائه دلیل و عدم درخواست سوگند از جانب مدعی، همچنین سوگند دادن مدعی علیه بدون درخواست مدعی، اجازه داده نشده است. در تحلیل ماده ۱۹۷ قانون آیین دادرسی مدنی لازم است، تفسیری از آن ارائه شود که سبب مغایرت این ماده با فقه و دیدگاه فقها، نشود.

واژگان کلیدی: اصل برائت، سوگند، مدعی (خواهان)، مدعی‌علیه (خواننده)

مقدمه

در ماده ۳۵۶ قانون آیین دادرسی مدنی سابق (مصوب ۱۳۱۸) اعلام شده بود: «اصل، برائت است بنابراین اگر کسی مدعی حق یا دینی بر دیگری باشد باید آن را اثبات کند و الا مطابق این اصل حکم به برائت مدعی علیه خواهد شد». قانون گذار با اضافه کردن قید «با سوگند خوانده» در ماده ۱۹۸ قانون آیین دادرسی مدنی (مصوب ۱۳۷۹) مقرر کرد: «اصل برائت است، بنابراین اگر کسی مدعی حق یا دینی باشد باید آن را اثبات کند در غیر این صورت با سوگند خوانده حکم برائت صادر خواهد شد».

اضافه شدن قید «با سوگند خوانده» در ماده ۱۹۸ قانون آیین دادرسی مدنی (مصوب ۱۳۷۹) این سؤال و تردید را ایجاد کرد که آیا صدور حکم به برائت خوانده در مواردی که خواهان، ادله کافی برای اثبات ادعای خود اقامه نمی کند، منوط به سوگند خوانده است و بدون سوگند خوانده صدور چنین حکمی، امکان پذیر نیست یا این قید، ناظر به حالتی است که خواهان، درخواست سوگند از خوانده می کند و در صورت عدم درخواست، دادگاه بدون سوگند خوانده، به استناد اصل برائت، حکم به نفع خوانده صادر می کند؟ همچنین در صورتی که منظور این بوده که صدور حکم برائت خوانده، منوط به سوگند او باشد، آیا چنین سوگندی لازم است به درخواست خواهان باشد یا دادگاه نیز اختیار دارد که از خوانده بخواهد ادای سوگند نماید؟

برای بررسی این مطلب، ابتدا لازم است موضوع در فقه و از دیدگاه فقها، مطالعه شود، سپس با کمک آنچه از فقه در این خصوص، نمایان می شود به تحلیل و بررسی ماده مورد بحث، اقدام شود.

۱. بررسی موضوع در فقه

در فقه، مسئله امکان یا عدم امکان استناد به اصل برائت در دعاوی مدنی و صدور حکم دعوای مدنی بر اساس آن، به طور مفصل و جامع در بابی مستقل، بحث نشده است، بلکه از مباحث و تحلیل هایی که در موضوعات مختلفی، ارائه شده است، می توان به نظرها و دیدگاه های فقها در این خصوص، دست یافت.

۱-۱. حصر موازین قضا

فقها از روایت معروف از نبی گرامی اسلام (ص) که فرمود: «انما اقضی بینکم بالبینات و الایمان»، «همان من بر اساس بینه ها و سوگند، بین شما قضاوت می کنم»، چنین استنباط کرده اند که صدور حکم قضایی صرفاً بر اساس بینه و سوگند، امکان پذیر است (نک: آل بحرالعلوم، ۳/۱۴۰۳: ۳۷۷؛ الآشتیانی، بی تا: ۲۱۱؛ الرشتی، ۱/۱۴۰۱: ۲۸۵ و ۲۸۶؛ الموسوی البجنوردی، بی تا/۳: ۹۷). بنابراین به استناد اموری دیگر، قاضی نمی تواند حکم صادر نماید، مگر اعتبار آن با

ادله خاص، ثابت شده باشد، مانند اقرار و علم قاضی.

بر اساس انحصار موازین قضا به بینه و یمین و با استدلال به همین مطلب، گفته شده؛ در مواردی که دلایل خاص بر عدم لزوم اقامه بینه از جانب مدعی تصریح کرده، مدعی لازم است سوگند ادا نماید؛ زیرا اگر از سوگند هم معاف باشد، لازم می‌آید که قضاوت بدون موازین یادشده باشد و انحصار موازین قضا به بینه و یمین، اقتضا دارد که در صورت معاف شدن از بینه، ادای سوگند به جای آن لازم باشد (نک: الانصاری، ۱۴۱۰: ۷۵۱ و ۷۶۱؛ الآشتیانی، بی‌تا: ۲۱۱؛ الموسوی البجنوردی، بی‌تا/۳: ۹۷).

۲-۱. عدم امکان صدور حکم به استناد اصول عملی

از سخنانی که در بیان انحصار موازین قضا گفته شده، فهمیده می‌شود که در فقه، جایگاهی برای اصول عملی در صدور حکم قضایی، قائل نشده‌اند و قاضی نمی‌تواند به استناد اصول عملی، حکم صادر نماید. در برخی سخنان، این مطلب، مورد تصریح و تأکید واقع شده است (الرشتی، ۱/۱۴۰۱: ۲۸۵ و ۲۸۶). علاوه بر این که با مطالعه و تحقیق در متون فقهی، یافت نشده جایی از صدور حکم قضایی به استناد اصول عملی، سخن به میان آمده باشد.

به عبارت دیگر، صدور حکم به نفع هر یک از مدعی و مدعی‌علیه، مستلزم دلیل است و این دلیل از جانب مدعی، بینه و از جانب مدعی‌علیه، سوگند است و قاضی نمی‌تواند بدون دلیل و صرفاً به استناد اصول عملی، به نفع مدعی‌علیه، حکم صادر کند.

بر همین اساس، مدعی‌علیه با وجود اینکه معمولاً اصل عملی به نفع او وجود دارد، مکلف به پاسخ به دعوا شناخته شده و در صورت سکوت و امتناع از پاسخ به دعوا، سخن از حبس، عقوبت و ضرب و رد سوگند به مدعی توسط حاکم به میان آمده است (نک: الطوسی (الشیخ)، ۸/۱۳۵۱: ۱۶۰؛ الحلی (المحقق)، ۴/۱۴۱۵: ۸۶، الحلی (المحقق)، بی‌تا: ۲۸۲؛ مکی‌العاملی (الشهیدالاول)، ۱۳۶۸: ۵۱؛ الانصاری، ۱/۱۴۱۰: ۵۴۹؛ الخوانساری، ۶/۱۴۰۵: ۳۹؛ الآشتیانی، بی‌تا: ۱۵۰؛ الکنی الطهرانی، بی‌تا: ۱۴۲ و ۱۹۴؛ التبریزی، ۱۴۱۵: ۱۸۴) و استدلال شده بر وجوب جواب بر مدعی‌علیه به اینکه جواب مدعی‌علیه مقدمه صدور حکم است و صدور حکم بر قاضی، وقتی که دعوا به نحو صحیح نزد او اقامه می‌شود، واجب است. علاوه بر این که اگر جواب بر مدعی‌علیه واجب نباشد، می‌تواند با این کار، خود را برهاند و حقوق مردم تضییع شود (الکنی الطهرانی، بی‌تا: ۱۴۲).

با تحقیق در متون فقهی، یافت نشده فقهی به عدم لزوم جواب بر مدعی‌علیه و صدور رأی به نفع او به استناد اصول عملی، نظر داده باشد. نهایت اینکه یکی از فقها با عبارت «و یمکن ان یقال»

اعلام کرده؛ ممکن است گفته شود دلیل لزوم جواب بر مدعی علیه، مشخص نیست، در حالی که مطلبی بر او ثابت نشده و چه بسا از پاسخ، معذور باشد، مثل اینکه دین را پرداخت کرده و اگر جواب دهد که دین را پرداخت کرده، ملزم به اقرارش به دریافت دین می‌شود. پس در صورتی که قائل به لزوم صدور رأی در هر مورد باشیم، قاضی در هر مورد (از جمله در فرض سکوت مدعی علیه) به آنچه وظیفه‌اش است عمل کند و بر اساس آن رأی صادر نماید (الخوانساری، ۱۴۰۵: ۶/۴۰).

همچنین در صورت انکار مدعی علیه، فقها صرفاً در صورت سوگند مدعی علیه که به درخواست مدعی، ادا می‌شود، صدور رأی به نفع او را ممکن دانسته‌اند (الطوسی (الشیخ)، ۱۳۵۱: ۸/۱۵۸؛ الاسدی (العلامة الحلی)، ۱۴۱۹: ۳/۴۳۹؛ الحلی (العلامة)، ۱۴۱۰: ۲/۱۴۴؛ الحلی (المحقق)، ۱۴۱۵: ۴/۸۴؛ مکی العاملی (الشهید الاول)، ۱۳۶۸: ۵۱).

برخی از فقها، منوط بودن سوگند مدعی علیه به درخواست مدعی و عدم اختیار قاضی در سوگند دادن مدعی علیه بدون درخواست مدعی را با تأکید بر وظیفه قاضی در رفع نزاع و فصل خصومت، مورد خدشه قرار داده‌اند، ولی در نهایت لزوم درخواست مدعی را مستند به روایات، و مورد اجماع دانسته‌اند (النجفی، ۱۳۶۲: ۴/۱۷۰؛ الخوانساری، ۱۴۰۵: ۶/۳۱؛ الموسوی الگلپایگانی، ۱۴۰۱: ۱/۳۰۰ و ۳۰۱). حالتی که مدعی علیه اعلام کند که در مورد ادعای مدعی چیزی نمی‌داند، مورد بحث فقها قرار گرفته و احتمال‌ها و دیدگاه‌های متعددی مطرح شده است (نک: النجفی، ۱۳۶۲: ۴/۲۱۵؛ الرشتی، ۱۴۰۱: ۱/۲۵۹؛ الخوانساری، ۱۴۰۵: ۶/۴۱؛ الآشتیانی، بی تا: ۱۵۳ و ۱۵۴؛ الکنی الطهرانی، بی تا: ۱۹۷؛ الموسوی الگلپایگانی، ۱۴۰۱: ۱/۳۶۰ و ۳۶۱)، ولی در هیچ منبعی یافت نشده که در این حالت، به صدور رأی به نفع مدعی علیه به استناد اصول عملی نظر داده یا این مطلب به عنوان یک احتمال یا دیدگاه، مطرح شده باشد. با وجود این، در برخی از منابع، از بی‌حقی مدعی و سقوط دعوای او در حالتی که بی‌اطلاعی مدعی علیه را قبول داشته باشد، سخن به میان آمده است (نک: الخوانساری، ۱۴۰۵: ۶/۴۱؛ الموسوی الگلپایگانی، ۱۴۰۱: ۱/۳۶۱ و ۳۶۴) و یکی از فقها در صورت جهل مدعی علیه به آنچه که مدعی ادعا می‌کند، نظر به سقوط دعوا در صورت عدم بینه مدعی را ترجیح داده است (الموسوی الاردبیلی، ۱۴۰۸: ۴۶۷ و ۴۶۸).

از آنچه گفته شد، مشخص است که در فقه، فقها چنین نقشی برای اصول عملی قائل نشده‌اند که به عنوان قاعده، در صورت فقدان ادله اثبات دعوا، قاضی بتواند به استناد اصول عملی، رأی صادر نماید، بلکه در برخی مباحث دادرسی، از اثر اصول عملی، سخن به میان آمده است که در ادامه بیان می‌شود.

۳-۱. نقش اصول عملی در تشخیص مدعی و منکر

از جمله مباحثی که مورد توجه فقها قرار گرفته، ضابطه تشخیص مدعی و منکر است. در این

خصوص، گفته شده، ثابت نگردیده که شارع الفاظ «مدعی» و «منکر» را در معنای خاصی که متفاوت با معنای عرفی این الفاظ باشد به کار برده باشد، بنابراین، این الفاظ در کلام شارع بر همان معنای عرفی حمل می‌شوند (الطباطبایی، ۲/۱۴۰۴: ۴۱۰؛ الخوانساری، ۶/۱۴۰۵: ۶۷؛ النجفی، ۴۰/۱۳۶۲: ۳۷۱؛ الآشتیانی، بی تا: ۳۳۱؛ الرشتی، ۲/۱۴۰۱: ۹۲؛ الکنی الطهرانی، بی تا: ۱۱۳؛ الموسوی الگلپایگانی، ۱/۱۴۰۱: ۷۸؛ مکارم الشیرازی، ۲/۱۴۲۷: ۳۰۹؛ الموسوی البجنوردی، بی تا/۳: ۶۵). با وجود این، سعی شده معیارهایی برای شناسایی مدعی از منکر، معرفی شود. یکی از این ملاک‌ها، موافقت یا مخالفت با اصول است. به این بیان که گفته شده کسی که مطلبی را بر خلاف اصول، مطرح می‌کند، مدعی است و در مقابل او، منکر کسی است که موضع و سخن او با اصول، هماهنگ و سازگار است (نک: الحلی (المحقق)، ۴/۱۴۱۵: ۱۰۸ و ۱۰۹؛ الحلی (المحقق)، بی تا: ۲۸۴؛ الخوانساری، ۶/۱۴۰۵: ۶۷؛ النجفی، ۴۰/۱۳۶۲: ۳۷۲ و ۳۷۳؛ الآشتیانی، بی تا: ۳۳۲ و ۳۳۳؛ الرشتی، ۲/۱۴۰۱: ۹۳؛ الکنی الطهرانی، بی تا: ۱۱۵؛ التبریزی، ۱۴۱۵: ۳۰۵؛ مکارم الشیرازی، ۲/۱۴۲۷: ۳۰۹؛ الموسوی البجنوردی، بی تا/۳: ۶۱ به بعد).

تلاش برای معرفی معیار شناخت مدعی و منکر در راستای اجرای این حکم معروف است که بار اثبات ادعا با اقامه بینه متوجه مدعی است و منکر، از اقامه بینه، معاف است، بلکه برای منکر این امتیاز وجود دارد که در صورت عدم اقامه بینه توسط مدعی، با ادای سوگند (به درخواست مدعی) حکم به نفع خود دریافت نماید.

در واقع، نقش اصول عملی در این زمینه، این است که در امر اثبات موضوع اختلاف، سبب ترجیح جانب منکر بر مدعی می‌شود؛ به این ترتیب که او را از تکلیف اقامه بینه که تکلیف دشواری است - چون ممکن است بینه وجود نداشته باشد یا شهود از ادای شهادت، خودداری کنند - معاف می‌کند و صرف ادای سوگند که به آسانی قابل انجام است، از او پذیرفته می‌شود و با ادای سوگند، حکم به نفع او صادر می‌شود. به همین خاطر در متون فقهی، در توجیه ترجیح جانب مدعی علیه در معاف بودن از اقامه بینه و پذیرش سوگند او، به هماهنگی موضع منکر با اصل برائت، اشاره شده است (نک: الحلی (المحقق)، ۴/۱۴۱۵: ۸۹؛ آل بحر العلوم، ۳/۱۴۰۳: ۳۷۶؛ الطباطبایی، ۲/۱۴۰۴: ۳۹۷؛ الرشتی، ۴۰/۱۳۶۲: ۲۸۶). به عبارت دیگر، در این منابع، اصول عملی، به ویژه اصل برائت به عنوان مبنای ترجیح مدعی علیه در معاف بودن از اقامه بینه و اکتفای به سوگند او، شناخته شده است.

همچنین در استدلال بر عدم جواز صدور حکم بر محکومیت مدعی علیه به صرف نکول او از ادای سوگند و لزوم رد سوگند به خواهان، به اصل برائت ذمه مدعی علیه از حق مورد ادعای مدعی، استناد شده است (الطباطبایی، ۲/۱۴۰۴: ۴۰۰).

۴-۱. سوگند بر اساس اصل عملی

در خصوص اینکه کسی که سوگند متوجه او شده، از جمله خوانده، می‌تواند بر اساس اصول عملی، سوگند ادا کند یا چنین کاری امکان‌پذیر نیست، در برخی از منابع فقهی، به طور مطلق بر عدم جواز سوگند بر اساس اصل برائت و اصل عدم و امثال آن، تصریح و تأکید شده است (النجفی، ۴۰/۱۳۶۲: ۲۱۸). در منابعی دیگر، اعلام شده؛ اصل و قاعده اولی این است که جایز نیست شخص، به استناد اصول و امارات، سوگند یاد کند؛ زیرا چنین شخصی بر اساس اصل یا اماره یا بر حکم ظاهری سوگند ادا می‌کند یا بر واقع. در صورت سوگند بر حکم ظاهری، چنین سوگندی به خاطر عدم تطابق با ادعای مدعی، مؤثر نیست، چون ادعای مدعی بر واقع است و چه بسا خود مدعی نیز جهل طرف به موضوع را که زمینه استناد به اصل عملی در حق او را از جهت حکم ظاهری، فراهم می‌کند، قبول داشته باشد. اما اگر سوگند بر واقع باشد، در چنین حالتی، شخص اداکننده سوگند، نسبت به واقعیت، جزم و یقین ندارد، بلکه شک دارد و به خاطر همین شک، به اصل استناد کرده است و این شک، مانع از پذیرش سوگند او بر واقع می‌شود و سوگند بر واقع در صورتی مؤثر است که اداکننده سوگند، شک نداشته باشد، بلکه لازم است جزم به آنچه که خبر می‌دهد و بر آن سوگند یاد می‌کند، داشته باشد (الآشتیانی، بی‌تا: ۱۸۳ و ۱۸۴؛ الرشتی، ۱/۱۴۰۱: ۲۸۹).

با وجود این، در ادامه اعلام شده، پذیرفتن چنین مطلبی، در عمل، امکان‌پذیر نیست؛ زیرا در هر سوگند و شهادتی بر هر موضوعی، احتمالاتی مطرح می‌شود که شخص اداکننده سوگند یا شاهد، آن احتمالات را با استناد به اصول و امارات، منتفی می‌داند و اگر غیر از این باشد، هیچ سوگند و شهادتی، مقدور نخواهد شد و باب دعاوی و سوگند و شهادت بسته می‌شود و این خلاف سیره و بنای علما است بر پذیرش سوگند و شهادت، در جایی که شخص اداکننده سوگند یا شاهد، برای سوگند یا شهادت خود، مستنداتی از اصول و امارات شرعی دارد (الآشتیانی، بی‌تا: ۱۸۵ و ۱۸۶؛ الرشتی، ۱/۱۴۰۱: ۲۹۰ و ۲۹۱).

۵-۱. لزوم درخواست سوگند

در فقه، بر لزوم درخواست سوگند از جانب مدعی و اینکه بدون چنین درخواستی، حاکم نمی‌تواند مدعی علیه را سوگند دهد و خود مدعی علیه نیز نمی‌تواند ادای سوگند نماید و سوگندی که بدون درخواست مدعی باشد، مؤثر نیست، تصریح و تأکید شده است (الطوسی (الشیخ)، ۸/۱۳۵۱: ۱۵۸؛ الاسدی (العلامة)، ۳/۱۴۱۹: ۴۳۹؛ الحلّی (العلامة)، ۲/۱۴۱۰: ۱۴۴؛ الحلّی (المحقق)، بی‌تا: ۲۸۱؛ مکی (الشهید الاول)، ۱۳۶۸: ۵۱) و بر این مطلب ادعای اجماع شده است (نک: النجفی، ۴۰/۱۳۶۲: ۱۷۰ و ۱۷۱؛ الخوانساری، ۶/۱۴۰۵: ۳۰).

در استدلال بر لزوم درخواست سوگند از جانب مدعی، گفته شده؛ این حق مدعی است که از خواننده درخواست سوگند کند، بنابراین، بدون درخواست او، سوگند مدعی علیه تأثیری ندارد (الطوسی (الشیخ)، ۸/۱۳۵۱: ۱۵۸؛ الحلی (المحقق)، ۴/۱۴۱۵: ۸۴). اما این استدلال، مورد انتقاد واقع شده به اینکه حق بودن سوگند مدعی علیه برای مدعی، اقتضای این را دارد که بدون رضایت مدعی، سوگند مدعی علیه پذیرفته نباشد، نه اینکه وقتی که درخواست صریحی از مدعی وجود ندارد، سوگند مدعی علیه در هر حال پذیرفته نباشد، حتی اگر شواهدی بر رضایت مدعی وجود داشته باشد، بلکه چه بسا استدلال شود که سوگند مدعی علیه از اقدامات حاکم است که مأمور به فصل خصومت بین طرفین است، پس لازم است حاکم، در هر حال یا تا وقتی که مدعی درخواست تأخیر دادرسی نکرده است، مدعی علیه را سوگند دهد (النجفی، ۱۳۶۲: ۱۷۰). در بیانی دیگر گفته شده، چه بسا صرف نفع مدعی، موجب حق او در سوگند مدعی علیه شناخته نشود و رجوع به ادله قضاوت، لازم باشد (الخوانساری، ۶/۱۴۰۵: ۳۱). همچنین گفته شده؛ صرف این که سوگند مدعی علیه حق مدعی باشد مانع از این نیست که قاضی به وظیفه شرعی خود که فصل خصومت است بین طرفین اختلاف - که به او رجوع کرده‌اند - عمل نماید، بلکه پس از مراجعه و درخواست اصحاب دعوا، لازم است قاضی بین آن‌ها بر اساس موازین شرعی به منظور فصل خصومت، رسیدگی نماید. بنابراین، نمی‌توان تأیید کرد دیدگاه عدم ترتیب اثر بر حکم صادر شده قاضی‌ای را که مدعی علیه را بدون درخواست مدعی، سوگند داده است، صرفاً به استناد این که سوگند، حق مدعی است، بلکه اقتضای اطلاعات ادله قضاوت این است که حکم قاضی، نافذ و معتبر است و لازم است متابعت شود، حتی اگر بدون اذن مدعی صادر شده باشد و نمی‌توان این ادله را منصرف از موارد عدم اذن مدعی دانست (الموسوی الگلپایگانی، ۱/۱۴۰۱: ۳۰۰).

۶-۱. تکلیف موارد عدم درخواست سوگند

در منابع فقهی، وضعیت حالتی که مدعی، اقامه بینه نمی‌کند و درخواست سوگند از مدعی علیه نیز نمی‌کند، مورد توجه و بحث واقع نشده است و بیان‌های صریحی در این زمینه، یافت نمی‌شود. پرداختن به این بحث، شاید به دلیل این است که تصور بر این بوده که در عمل، چه بسا مصادیقی برای این حالت نباشد و وقتی که مدعی، بینه نداشته باشد، درخواست سوگند می‌کند، شاید هم حکم این وضعیت، بین فقها چنان روشن و بدیهی بوده که نیازی به طرح بحث ندیده‌اند.

اما از مجموع مباحث فقها در باب اقامه بینه یا درخواست سوگند، فهمیده می‌شود که صدور حکم را مبتنی بر اقامه بینه یا درخواست سوگند دانسته‌اند و در صورتی که مدعی نه اقامه بینه و نه درخواست سوگند نماید، حکمی در موضوع مورد اختلاف صادر نمی‌شود و به نظر می‌رسد چنین

مطلبی، مفروغ عنه بوده به نحوی که نیازی به بیان و بحث در آن ندیده‌اند. با وجود این، متوقف ماندن دعوا در صورت عدم درخواست سوگند از جانب مدعی، به طور ضمنی در سخن یکی از فقها، مورد اشاره واقع شده است (النجفی، ۴۰/۱۳۶۲: ۱۷۰) و فقیه دیگری به صراحت این مطلب را بیان کرده است (التبریزی، ۱۴۱۵: ۱۵۱). نکته قابل توجه در این بحث، این است که در متون فقهی، یافت نشده فقیهی، در موارد عدم اقامه بینه توسط مدعی و عدم درخواست سوگند از جانب او، نظر به امکان صدور حکم به نفع مدعی علیه به استناد اصول عملی از جمله اصل برائت داده باشد و از مباحث فقها، چنین به نظر می‌رسد که عدم امکان چنین مطلبی، بین ایشان، مسلم و مفروغ عنه بوده است. در عین حال، یکی از فقها به عدم امکان صدور حکم به برائت مدعی علیه در موارد عدم اقامه بینه و عدم درخواست سوگند از جانب خواننده، تصریح کرده است (التبریزی، ۱۴۱۵: ۱۵۰).

۱-۷. سکوت مدعی علیه

در فقه، حالتی مورد توجه و بحث واقع شده است که مدعی علیه در مقابل ادعای مدعی نه اقرار می‌کند و نه انکار، بلکه سکوت اختیار می‌کند. در خصوص چنین حالتی احتمال‌ها و دیدگاه‌هایی مطرح شده (نک: الطوسی (الشیخ)، ۸/۱۳۵۱: ۱۶۰؛ الحلی (المحقق)، ۴/۱۴۱۵: ۸۶؛ مکی العاملی (الشهید الاول)، ۱۳۶۸: ۵۱؛ الحلی (المحقق)، بی تا: ۲۸۲؛ الانصاری، ۱/۱۴۱۰: ۵۴۹؛ النجفی، ۴۰/۱۳۶۲: ۴۰؛ ۲۱۵؛ الآشتیانی، بی تا: ۱۵۰؛ الکنی الطهرانی، بی تا: ۱۹۴؛ الخوانساری، ۶/۱۴۰۵: ۳۹؛ التبریزی، ۱۴۱۵: ۱۸۴)، از جمله این که شخص مدعی علیه که سکوت کرده، زندانی شود تا حاضر به پاسخ شود یا اجبار به پاسخ شود با زدن و امثال آن یا قاضی به او تذکر دهد که اگر پاسخ ندهد، با سوگند مدعی، حکم به نفع مدعی صادر خواهد کرد.

تمام این احتمال‌ها و دیدگاه‌ها بر لزوم جواب مدعی علیه و تکلیف او به پاسخ به ادعای مدعی، مبتنی است. در یکی از منابع فقهی به این تکلیف، تصریح و بر آن تأکید شده و اعلام شده؛ پاسخ مدعی علیه لازم است، چون مقدمه یک امر واجب است و آن واجب، صدور حکم است، وقتی که دعوا به نحو صحیح نزد قاضی اقامه می‌شود. علاوه بر اینکه اگر پاسخ دعوا بر مدعی علیه لازم نباشد، می‌تواند با سکوت، خود را خلاص کند و موجب تضییع حق طرف شود (الکنی الطهرانی، بی تا: ۱۴۲).

در مقابل، این نویسنده پیدا نکرد، فردی از فقها نظر به جواز سکوت مدعی علیه و صدور حکم به نفع او به استناد اصول عملی، از جمله اصل برائت داده باشد. فقط یکی از فقها اعلام کرده، ممکن است گفته شود؛ دلیل لزوم جواب مدعی علیه مشخص نیست، در حالی که چیزی بر او ثابت نشده و چه بسا معذور باشد در جواب، مانند جایی که دینی بر عهده داشته و آن را پرداخت کرده، در این حالت

اگر جواب دهد که دین را پرداخت کرده، با اقرار او دین ثابت می‌شود (الخوانساری، ۶/۱۴۰۵: ۴۰). همان طور که ملاحظه می‌شود، در فقه، بر اصول عملی، از جمله اصل برائت، نه تنها چنین اثری بار نشده که در موارد عدم اثبات ادعای مدعی، بر اساس اصول عملی به نفع مدعی علیه، حکم صادر شود، بلکه حتی معجز امکان سکوت مدعی علیه نیز به حساب نیامده و مدعی علیه، مکلف به پاسخ به ادعای مدعی، شناخته نشده است.

۸-۱. اظهار بی‌اطلاعی مدعی علیه

در مورد حالتی که مدعی علیه، نسبت به ادعای مدعی، اظهار بی‌اطلاعی می‌کند نیز، احتمال‌ها و دیدگاه‌هایی مطرح شده (نک: الانصاری، ۱/۱۴۱۰: ۵۶۱؛ النجفی، ۴۰/۱۳۶۲: ۲۱۵؛ الرشتی، ۱/۱۴۰۱: ۲۵۹؛ الآشتیانی، بی تا: ۱۵۳-۱۵۵؛ الکنی الطهرانی، بی تا: ۱۹۷؛ الخوانساری، ۶/۱۴۰۵: ۴۱؛ الموسوی گلپایگانی، ۱/۱۴۰۱: ۳۶۰ و ۳۶۱)، از جمله اینکه ۱. مدعی علیه باید به طور قطع، سوگند بخورد به بی‌حقی مدعی، در غیر این صورت، سوگند به مدعی رد می‌شود و با سوگند مدعی، حکم به نفع او صادر می‌شود، ۲. توقف دعوا و عدم صدور حکم و منوط شدن صدور حکم به اقامه بینه توسط مدعی، ۳. سوگند مدعی علیه به عدم اطلاع خود، ۴. سوگند قطعی بر اساس اصل، ۵. غیرقابل استماع بودن دعوا در صورتی که مدعی، عدم اطلاع مدعی علیه را قبول داشته باشد. اگرچه دیدگاه‌ها و احتمال‌ها در این خصوص، نسبت به دیدگاه‌ها و احتمال‌ها در مورد سکوت مدعی علیه، موجه‌تر است، ولی حتی به عنوان یک احتمال نیز مطرح نشده که در حالت اظهار بی‌اطلاعی مدعی علیه و عدم اقامه بینه از جانب مدعی، به استناد اصول عملی، از جمله اصل برائت، حکم به نفع مدعی علیه، صادر شود.

۲. تحلیل حقوقی

۱-۲. دیدگاه غالب؛ امکان صدور حکم بر اساس اصل برائت بدون سوگند خواننده

در قوانین مربوط به دادرسی مدنی، مباحث و موادی که به طور گسترده و مفصل، کاربرد اصول عملی را در رسیدگی و تعیین تکلیف دعاوی، بیان کرده باشد، یافت نمی‌شود، بلکه به طور مشخص در مواد ۱۹۷ و ۱۹۸ قانون آیین دادرسی مدنی تأثیر و نقش دو اصل برائت و استصحاب در دادرسی مدنی، اعلام شده است.

اما حقوق دانان، به طور گسترده بر نقش اصول عملی در دادرسی، تأکید کرده‌اند و قاضی را در مواردی که قادر به تشخیص واقعیت بر اساس ادله اثبات دعوا نیست و در حالت شک و تردید باقی می‌ماند، مجاز به استناد به اصول عملی و تعیین تکلیف دعوا و صدور حکم بر اساس اصول عملی، شناخته‌اند و چنین مطلبی بین ایشان، مسلم شناخته شده و بر ضرورت استفاده از اصول عملی در

دادرسی، تأکید کرده‌اند (نک: کاتوزیان، ۱/۱۳۸۴: ۴۷؛ صدرزاده افشار، ۱۳۸۵: ۱۹۱؛ مدنی، ۱۳۷۲: ۲۴ و ۲۵؛ دینانی، ۱۳۸۹: ۹۳).

شهرت دیدگاه حقوق‌دانان در خصوص نقش و لزوم استفاده از اصول عملی در دادرسی، برخلاف وضعیتی است که در فقه و بین فقها وجود دارد؛ زیرا همان طور که در بخش نخست توضیح داده شد در فقه، نه تنها استفاده از اصول عملی در دادرسی، شهرت ندارد، بلکه کسی قائل به آن نشده و حتی به عدم کاربرد اصول عملی در دادرسی، اظهار نظر و تصریح شده است.

در خصوص نقش اصل برائت در دادرسی مدنی، در قانون آیین دادرسی مدنی سابق (مصوب ۱۳۱۸) در ماده ۳۵۶ اعلام شده بود: «اصل، برائت است بنابراین اگر کسی مدعی حق یا دینی بر دیگری باشد باید آن را اثبات کند و الا مطابق این اصل حکم به برائت مدعی علیه خواهد شد». این ماده به صراحت، لزوم صدور حکم به برائت خواننده، بدون نیاز به سوگند او را اعلام کرده بود. حقوق‌دانان نیز بر نقش تعیین‌کننده اصل برائت در دادرسی و لزوم صدور حکم بر اساس آن در مواردی که خلاف آن اثبات نشده، تأکید کرده بودند (نک: امامی، بی‌تا/۶: ۲۶۰؛ جعفری لنگرودی، ۱/۲۵۳۶: ۳۵۸؛ مدنی، ۱۳۷۲: ۲۸؛ صدرزاده افشار، ۱۳۸۵: ۱۹۳؛ شیخ‌نیا، ۱۳۷۵: ۱۸۹).

اما در ماده ۱۹۷ قانون آیین دادرسی مدنی (مصوب ۱۳۷۹) با اضافه شدن قید «سوگند خواننده»، امکان صدور حکم به برائت خواننده بدون سوگند او، با تردید مواجه شده است. در برخی از منابع آیین دادرسی مدنی، بدون تحلیل و توجه به قید «سوگند خواننده» در ماده ۱۹۷ قانون آیین دادرسی مدنی و همانند وضعیت پیش از قانون آیین دادرسی مدنی (مصوب ۱۳۷۹)، بر نقش اصل برائت در دادرسی، تأکید شده است (نک: شمس، ۳/۱۳۹۰: ۱۱۰؛ دینانی، ۱۳۸۹: ۳۱۲ و ۳۱۳). اما در برخی از نظرها و اظهارنظرها، به قید یادشده، توجه شده و این قید، مربوط به حالتی شناخته شده که خواهان، درخواست سوگند از خواننده نماید (نک: مهاجری، ۲/۱۳۸۹: ۲۶۶؛ مهاجری، ۱۳۹۰: ۳۵۷؛ مسیحی، ۱۳۸۷: ۱۸۹ و ۱۹۰؛ نظر شماره ۱۶۰۹-۷/۱۸-۲/۱۳۸۰ اداره حقوقی قوه قضائیه). بر اساس این دیدگاه، در صورتی که خواهان، ادله کافی بر اثبات ادعای خود ارائه نکند، اگر درخواست سوگند از خواننده کند، با سوگند خواننده حکم به برائت او صادر می‌شود، ولی اگر خواهان درخواست سوگند نکند، بدون سوگند خواننده، حکم برائت خواننده صادر می‌شود. با این اوصاف، قید «سوگند خواننده» در ماده ۱۹۷ قانون آیین دادرسی مدنی حاوی حکم جدیدی نیست و اضافه کردن این قید در این ماده، تغییری ایجاد نکرده است؛ زیرا در حاکمیت قانون آیین دادرسی مدنی سابق (مصوب ۱۳۱۸) نیز با این که در ماده ۳۵۶ آن قانون، قید «سوگند خواننده» نیامده بود، اما بر اساس مقررات مربوط در قانون مدنی (مواد ۱۳۲۵، ۱۳۲۶ و ۱۳۲۸) در صورتی که خواهان،

درخواست سوگند از خواننده می‌کرد، صدور حکم به برائت خواننده، منوط به سوگند او بود. در رویه قضایی، به طور گسترده و فراوان، در مواردی که خواهان، ادعای خود را با اقامه دلیل، اثبات نکرده و درخواست سوگند هم نکرده، حکم به نفع خواننده و به محکومیت خواهان صادر شده است.^۱ این رویه و دیدگاه، در نشست‌های قضایی و نظرهایی که در آن، ارائه شده، طرف‌دارانی داشته است (نک: مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضائیه، ۲/۱۳۹۶: ۱۱۴ و ۱۱۵).

دیدگاه و رویه امکان صدور حکم برائت خواننده بدون سوگند او، در موارد عدم درخواست سوگند از جانب خواهان، با وجود سابقه و شهرتی که دارد، برخلاف فقه و دیدگاه فقها است که - همان طور که در بخش نخست توضیح داده شد - نظر به چنین مطلبی نداده‌اند و آن را مجاز نشناخته‌اند.

۲-۲. استنباط متقابل؛ عدم امکان صدور حکم برائت خواننده بدون سوگند او

در مقابل دیدگاه و رویه مشهور، ممکن است از قید «سوگند خواننده» در ماده ۱۹۷ قانون آیین دادرسی مدنی چنین برداشت شود که قانون‌گذار خواسته است، صدور حکم به برائت خواننده را مشروط به سوگند او نماید و صدور حکم برائت خواننده، بدون سوگند او را ممنوع کند. این برداشت به یکی از دو صورت می‌تواند تکمیل شود: نخست این که این ماده، اختیار سوگند دادن خواننده را به دادگاه داده و قاضی می‌تواند در موارد عدم درخواست سوگند از جانب مدعی، از خواننده بخواهد، ادای سوگند کند. دوم این که سوگند منوط به درخواست خواهان باشد و دادگاه در صورت عدم درخواست سوگند از جانب خواهان، نتواند حکم به برائت خواننده صادر نماید.

۲-۳. دیدگاه اختیار دادگاه در سوگند دادن خواننده

از سخن یکی از حقوق‌دانان چنین بر می‌آید که قید «سوگند خواننده» در ماده ۱۹۷ قانون آیین دادرسی مدنی چنین برداشت کرده است که این ماده صدور حکم به برائت خواننده را حتی در مواردی که خواهان، درخواست سوگند نمی‌کند، منوط به سوگند خواننده کرده است و در مواردی که خواهان، درخواست سوگند نمی‌کند، دادگاه به آن امر می‌کند. بر همین اساس، این بخش از ماده را مورد انتقاد قرار داده و آن را خلاف اصول دادرسی، اعلام کرده است (کاتوزیان، ۱/۱۳۸۴: ۲۳۴).

۱. برای دیدن برخی از این آراء، نک: پژوهشکده استخراج و مطالعات رویه قضایی کشور، ۱۳۹۶: ۱۹، ۲۷، ۳۳، ۳۵، ۷۲، ۸۱، ۸۸، ۱۲۰، ۱۳۵، ۱۶۷، ۱۹۰، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۱۹، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۸۳ و ۳۱۹؛ پژوهشکده استخراج و مطالعات رویه قضایی کشور، ۱۳۹۳ [الف]: ۲۵، ۳۶، ۳۹، ۴۲، ۴۶، ۴۸، ۵۰، ۵۴، ۶۸، ۷۲، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۸۳، ۸۸، ۹۱، ۹۵، ۹۷، ۱۱۸، ۱۲۴ و ۱۳۱؛ کاتوزیان، ۱۳۸۲: ۳۵، ۴۰، ۴۷، ۷۴، ۹۸، ۱۳۴، ۱۳۸، ۲۸۷، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۰۶، ۳۴۱، ۳۴۷، ۳۶۵، ۳۸۱، ۳۹۵ و ۴۳۱؛ پژوهشکده استخراج و مطالعات رویه قضایی کشور، ۱۳۹۳ [ب]: ۱۱، ۱۴، ۱۹، ۳۰، ۳۲، ۳۵، ۴۲، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۶۰، ۶۶، ۶۹، ۷۰، ۸۵، ۸۹، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱.

از نظر شماره ۱۶۰۳-۷/۸-۱۳۸۰ اداره حقوقی قوه قضائیه (نک: مسیحی، ۱۳۸۷: ۱۹۰) نیز برداشت می‌شود که همین تلقی را از قید یادشده در ماده ۱۹۷ قانون آیین دادرسی مدنی داشته و سعی در توجیه آن کرده است.

این دیدگاه، اگرچه از جهت منع صدور حکم صرفاً بر اساس اصل برائت، با فقه و دیدگاه فقها هماهنگ است، اما از این جهت که برای دادگاه، اختیار ابتدایی در سوگند دادن خواننده، بدون درخواست مدعی، قائل است، برخلاف فقه و دیدگاه فقها است که - همان طور که در بخش نخست گذشت - سوگند مدعی علیه را منوط به درخواست مدعی دانسته‌اند و اگر ماده ۱۹۷ قانون آیین دادرسی مدنی را حاوی چنین حکمی بدانیم، نه تنها با ماده ۲۸۳ همان قانون که به صراحت، سوگند مدعی علیه را مشروط به درخواست مدعی کرده، تعارض دارد، با فقه و دیدگاه فقها نیز مغایرت دارد.

۲-۴. تحلیل دیگر؛ عدم تأثیر سوگند بدون درخواست مدعی

تحلیل دیگر در خصوص قید «سوگند خواننده» در ماده ۱۹۷ قانون آیین دادرسی مدنی این است که با این قید، صدور حکم به برائت خواننده، منوط به سوگند او شده، اما نه به این صورت که اگر خواهان درخواست سوگند نکرد، قاضی بتواند خواننده را امر به سوگند کند، بلکه به این نحو که اگر خواهان درخواست سوگند کرد، با سوگند خواننده حکم به نفع او صادر می‌شود، ولی اگر خواهان درخواست سوگند نکرد، صدور حکم به نفع خواننده بر اساس اصل برائت، امکان‌پذیر نباشد.

چنین تحلیلی با آنچه در فقه آمده هماهنگ است و سبب می‌شود، ماده ۱۹۷ قانون آیین دادرسی مدنی نه تنها مغایر با فقه شناخته نشود، بلکه هماهنگ و منطبق با آن باشد.

از سخن برخی از حقوق‌دانان که حکم ماده ۱۹۷ قانون آیین دادرسی مدنی را مبتنی بر قاعده معروف «البینه علی المدعی و الیمین علی من انکر» معرفی کرده‌اند (فهیمی، ۱۳۹۳: ۳۵؛ زراعت، ۱۳۸۸: ۱۹۰)، چنین برمی‌آید که همین تلقی را از این ماده داشته‌اند.

این تحلیل از امتیاز بزرگ هماهنگی با شرع و فقه، برخوردار است، اما نکته مهم که لازم است مورد توجه و بررسی قرار گیرد این است که با منتفی شناختن صدور حکم به نفع خواننده، بر اساس اصل برائت، در مواردی که خواهان درخواست سوگند نمی‌کند، تکلیف دعوا و پرونده، نامشخص می‌ماند و این سؤال مهم مطرح می‌شود که قاضی در چنین مواردی چه تصمیمی باید بگیرد؟

در پاسخ به این سؤال می‌توان گفت؛ در مواردی که خواهان، ادله کافی برای اثبات ادعای خود ارائه نمی‌کند و درخواست سوگند هم نمی‌کند، دادگاه بدون صدور حکم و با صدور قرار قاطع دعوا (قرار رد دعوا یا قرار ابطال دادخواست) رسیدگی به دعوا را خاتمه می‌دهد.

ممکن است ایراد شود که صدور چنین قرارهایی، مانع طرح دوباره دعوا نمی‌شود و در عمل، راه

طرح دوباره این گونه دعوی، باز می‌ماند، در حالی که فصل خصومت و قلع دائمی دعوی حقوقی، یکی از اهداف اساسی در تشکیل دادگاه محسوب می‌شود (فرحزادی و میرنژاد، ۱۴۰۰: ۳۰۸). در جواب می‌توان گفت؛ اولاً موارد صدور چنین قرارهایی در دادرسی، کم نیست و با اضافه شدن این موارد، دامنه صدور قرارهای قاطع دعوا مقداری توسعه می‌یابد. ثانیاً باز بودن راه طرح دوباره چنین دعوی‌ای، نه تنها امر نکوهیده‌ای نیست، بلکه از این جهت، قابل توجیه است که چه بسا، خواهان در فرصت‌های بعدی، به ادله‌ای دسترسی پیدا کند و با اقامه مجدد دعوا به اثبات آن با ادله‌ای که به دست آورده، بپردازد.

نهایت اینکه اگر قانون‌گذار یا رویه قضایی، امکان اقامه مجدد چنین دعوی‌ای را برنتابد، می‌تواند، قرار سقوط دعوا را برای این موارد، معین نماید و با تعیین چنین قراری، راه اقامه مجدد این دعوی را مسدود نماید. علاوه بر نقشی که قضات در اعمال قانون از طریق تفسیر قضایی دارند، نقش قوه قضائیه در تصمیم‌گیری سایر قوا نیز اهمیت دارد و این قوه با ابزار، امکانات و ظرفیت‌هایی که دارد، در فرایند تعیین سیاست‌های وضع قانون هم نقش دارد (تنگستانی، ۱۳۹۹: ۲).

نتیجه

از آنچه در این مقاله گذشت می‌توان نتیجه گرفت که در فقه، برای اصول عملی از جمله اصل برائت چنین نقشی پذیرفته نشده که به تنهایی، مستند حکم قضایی قرار گیرد و در صورت عدم ارائه دلیل توسط مدعی و عدم درخواست سوگند، قاضی به استناد اصول عملی از جمله اصل برائت، حکم به نفع مدعی علیه و به محکومیت مدعی صادر کند. بلکه نقش اصول عملی در تشخیص مدعی و منکر است و کسی که سخن او مخالف اصول عملی است، مدعی شناخته می‌شود که لازم است بار اثبات ادعا و ارائه دلیل را به دوش کشد و می‌تواند درخواست سوگند از طرف مقابل (مدعی علیه) نماید. با در نظر گرفتن چنین وضعیتی در فقه، به نظر می‌رسد قانون‌گذار به منظور رفع مغایرت قانون با فقه و ایجاد هماهنگی و سازگاری در این خصوص، قید «با سوگند خواننده» را در ماده ۱۹۷ قانون آیین دادرسی مدنی افزوده است تا صدور حکم به محکومیت خواهان و به برائت خواننده در موارد عدم ارائه دلیل از جانب خواهان را منحصر به موارد سوگند خواننده نماید و صدور حکم به برائت خواننده بدون سوگند او را منتفی نماید. از طرف دیگر، از قید یادشده در ماده مورد بحث، نمی‌توان چنین برداشت کرد که قانون‌گذار، اختیار سوگند دادن خواننده را در موارد عدم ارائه دلیل و عدم درخواست سوگند از جانب خواهان، به دادگاه داده است، چون لزوم درخواست سوگند از جانب مدعی و عدم امکان سوگند دادن مدعی علیه بدون درخواست مدعی، در فقه، امری مسلم است و در قانون (ماده ۲۸۳ قانون آیین دادرسی مدنی) نیز مورد تصریح و تأیید واقع شده

است. در نهایت، در موارد عدم ارائه دلیل از جانب خواهان و عدم درخواست سوگند، دادگاه می‌تواند با صدور قرار رد دعوا یا ابطال دادخواست، رسیدگی به دعوا را پایان دهد و در صورت اصرار بر عدم امکان طرح مجدد دعوا در چنین مواردی، قانون‌گذار یا رویه قضایی می‌تواند صدور قرار سقوط دعوا را در این گونه موارد، مقرر یا رایج نماید.

منابع

فارسی

- امامی، سید حسن (بی تا)، حقوق مدنی، جلد ششم، چاپ پنجم، تهران: انتشارات ابوریحان.
- پژوهشکده استخراج و مطالعات رویه قضایی کشور (۱۳۹۶)، مجموعه آرای قضایی دادگاههای تجدیدنظر استان تهران (حقوقی) بهار ۱۳۹۳، تهران: مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضائیه.
- پژوهشکده استخراج و مطالعات رویه قضایی کشور (۱۳۹۳)، مجموعه آرای قضایی دادگاههای تجدیدنظر استان تهران (حقوقی) دی ۱۳۹۱، چاپ دوم، تهران: مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضائیه.
- پژوهشکده استخراج و مطالعات رویه قضایی کشور (۱۳۹۳)، مجموعه آرای قضایی دادگاههای تجدیدنظر استان تهران (حقوقی) فروردین ۱۳۹۲، تهران: مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضائیه.
- تنگستانی، محمد قاسم (۱۳۹۹)، «تأملی بر ابعاد حقوقی و سیاستی لوایح قضایی»، مجله حقوقی دادگستری، دوره ۸۴، شماره ۱۰۹.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۲۵۳۶)، دانشنامه حقوقی، جلد اول، چاپ سوم، تهران: موسسه انتشارات امیرکبیر.
- دیانی، عبد الرسول (زمستان ۱۳۸۹)، ادله اثبات دعوا در امور مدنی و کیفری، تهران: انتشارات میزان.
- زراعت، عباس (۱۳۸۸)، قواعد فقه مدنی، تهران: انتشارات جنگل جاودانه.
- شمس، عبدالله (۱۳۹۰)، آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)، جلد سوم، چاپ بیستم، تهران: انتشارات دراک.
- شمس، عبد الله (۱۳۸۸)، ادله اثبات دعوا، چاپ پنجم، تهران: انتشارات دراک.
- شیخ نیا، امیرحسین (۱۳۷۵)، ادله اثبات دعوی، چاپ سوم، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- صدرزاده افشار، سیدمحسن (۱۳۸۵)، ادله اثبات دعوی در حقوق ایران، چاپ چهارم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- فرحزادی، علی اکبر و سیدرسول میرنژاد (۱۴۰۰)، «اصل ترمیم دادرسی در حقوق دادرسی مدنی»، مجله حقوقی دادگستری، دوره ۸۵، شماره ۱۱۵.
- فهیمی، عزیزالله (۱۳۹۳)، ادله اثبات دعوی حقوقی و کیفری، تهران: انتشارات خرسندی.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۴)، اثبات و دلیل اثبات، جلد اول، چاپ سوم، تهران: نشر میزان.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۲)، عدالت قضایی گزیده آراء، چاپ دوم، تهران: نشر میزان.
- مدنی، سیدجلال الدین (۱۳۷۲)، ادله اثبات دعوی، تهران: انتشارات گنج دانش.
- مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضائیه (۱۳۹۶)، پیشینه رویه قضایی در ارتباط با آیین دادرسی مدنی، جلد دوم، تهران: مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضائیه.
- مسیحی، مهرزاد (پاییز ۱۳۸۷)، قانون آیین دادرسی مدنی در آینه آراء قضایی و نظرات مشورتی، تهران: انتشارات خرسندی.

عربی

- الآشتیانی، میرزا محمد حسن (بی تا)، کتاب القضاء، قم: دار الهجرة.
- آل بحر العلوم، السید احمد (۱۴۰۳)، بلغة الفقیه، جلد سوم، چاپ چهارم، تهران: منشورات مكتبة الصادق.

- الاسدى (العلامة الحلى)، ابو منصور الحسن بن يوسف بن المطهر (١٤١٩)، قواعد الاحكام فى معرفة الحلال و الحرام، جلد سوم، قم: مؤسسة النشر الاسلامى.
- الانصارى (الشيخ الانصارى)، مرتضى (١٤١٠)، القضاء الاسلامى (بقلم ميرزا حسين قلى)، جلد اول، بى جا: الهدى المؤسسة الاسلامية للنشر.
- التبريزى، الميرزا جواد (١٤١٥)، اسس القضاء و الشهادة، بى جا: مؤسسة الامام الصادق (ع).
- الحلى (المحقق)، ابوالقاسم نجم الدين جعفر بن الحسن (بى تا)، المختصر النافع فى فقه الامامية، مصر: دار الكتاب العربى.
- الحلى (العلامة)، الحسن بن يوسف بن المطهر (١٤١٠)، ارشاد الازهان الى احكام الايمان، جلد دوم، قم: مؤسسة النشر الاسلامى.
- الحلى (المحقق)، نجم الدين جعفر بن الحسن (١٤١٥)، شرائع الاسلام فى مسائل الحلال و الحرام، جلد چهارم، قم: مؤسسة المعارف الاسلامية.
- الخوانسارى، السيد احمد (١٤٠٥)، جامع المدارك فى شرح المختصر النافع، جلد ششم (ج ٦ و ٧ در يك مجلد)، چاپ دوم، تهران: مكتبة الصدوق.
- الرشدى، ميرزا حبيب الله (١٤٠١)، كتاب القضاء، جلد يك و دو (در يك مجلد)، قم: دار القرآن الكريم.
- الطباطبائى، السيد على (١٤٠٤)، رياض المسائل فى بيان الاحكام بالادلة، جلد دوم، قم: مؤسسة آل البيت.
- الطوسى (الشيخ)، ابى جعفر محمد بن الحسن بن على (١٣٥١)، المبسوط فى فقه الامامية، جلد هشتم، بى جا: المكتبة المرتضوية لاهياء الآثار الجعفرية.
- الكنى الطهرانى، المولى على (بى تا)، كتاب القضاء (چاپ سنگى)، بى جا: بى نا.
- مكارم الشيرازى، ناصر (١٤٢٧)، القواعد الفقهية، جلد دوم، چاپ دوم، قم: مدرسة الامام على (ع) بن ابى طالب.
- مكى العاملى (الشهيد الاول)، شمس الدين محمد بن جمال الدين (بهار ١٣٦٨)، اللمعة الدمشقية فى فقه الامامية، چاپ دوم، قم: انتشارات دار الفكر.
- الموسوى الاردبيلى، السيد عبد الكريم (١٤٠٨)، فقه القضاء، قم: منشورات مكتبة امير المومنين (ع).
- الموسوى البجنوردى، السيد ميرزا حسن (بى تا)، القواعد الفقهية، جلد سوم، قم: دار الكتب العلمية اسماعيليان نجفى.
- الموسوى الكلبايگانى، السيد محمد رضا (١٤٠١)، كتاب القضاء (بقلم السيد على الحسينى الميلانى)، جلد اول، قم: مطبعة الخيام.